



- O عنوان کتاب: این هم جور دیگر...
- O نویسنده: رولد دال
- O مترجم: رضی خدادادی (هیرمندی)
- O تصویرگر: کوئنتین بلیک
- O ناشر: نشر چشمه، کتاب و نوشه
- O نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰
- O شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- O تعداد صفحات: ۶۸ صفحه
- O بها: ۵۰۰ تومان

رایکا بامدادی

# غریبه گردانی به شیوه رولد دال

رولد دال، نویسنده انگلیسی نروژی‌تبار، پس از کش و قوس‌های فراوان در زندگی شخصی‌اش، بالاخره راه خود را پیدا می‌کند و به نوشتن برای کودکان و نوجوانان روی می‌آورد. او در داستان‌هایش بسیار بی‌پرواست. لحن قصه‌های او تند و صریح است. دال، از این که قصه‌هایش شکل و لحنی خشن به خود بگیرند، پروایی ندارد و اصولاً قصه را فدای دیدگاه‌های محافظه‌کارانه، به کودک و ادبیات کودک، نمی‌کند. در آثار او قصه و سیر تحول آن، بر تمام جنبه‌های دیگر ارجحیت دارد و وقتی که قصه، به جاهای خطرناک و خشن خود می‌رسد، بی‌هیچ ابایی آن را بیان می‌کند و داستان را پیش می‌برد.

«این هم جور دیگر...»، نمونه بارز و بهترین نوع داستان‌های دال است که خصوصیات کار او را در خود دارد. رولد دال، در این کتاب، شش افسانه مشهور را با دخل و تصرف در قصه‌ها، شخصیت‌ها و پایان‌بندی، آن‌گونه روایت کرده که مشخصه نگاه و آثار خود اوست. هرکدام از این افسانه‌ها، بسته به



متعلق به قهرمانان قصه‌ها باشد، خوب. به نوعی دیگر، طنزی است درباره‌ی داوری و قضاوت افسانه‌ها راجع به خوبی و بدی. مثلاً اگر پول یا قدرت را آدم دیگری داشته باشد، بد است، اما اگر همین ثروت و یا قدرت در دست قهرمان باشد، خوب است و همه چیز به خوبی و خوشی تمام می‌شود. در این قصه‌ها به شکلی طنزگونه، به ما نشان می‌دهند که از این بابت، چندان مطمئن نباشیم. چون نفس این تفکر، خود مشکل دارد. مثل پایان‌بندی سفیدبرفی: «و حالا نتیجه‌ی اخلاقی: شرط‌بندی نه گناه است نه کاری زننده؛ به شرط این که همیشه شما برنده باشید و دیگران بازنده!»

«جک و لوبیای سحرآمیز» می‌تواند از نظر ما یک قصه‌ی خشن باشد، اما صراحت لهجه‌ی رولد دال، چنان با طنز می‌آمیزد که تاثیر این بی‌پروایی در قصه، در ذهن ما پیش از آن که تصویری خشونت‌بار به وجود بیاورد، شکلی از نگاه جسورانه و سرشار از

سیندرلا عوض می‌کند. مترجم محترم نیز که تلاش قابل تقدیری برای ترجمه‌ی این اثر کرده، هروقت قافیه‌اش به تنگ آمده، «جوری» آن را رفو کرده است:

«سیندی گفت: «ای پری مهربان، این بار دیگر حواسم را «جمع» می‌کنم برای جور شدن قافیه هم فکر چند تا «شمع» می‌کنم.» و در یکی دو جای دیگر نیز ظاهراً مثل خود دال، برای سر و شکل دادن به زبان شعری ترجمه‌ی خود، از شعر و ضرب‌المثل‌های فارسی، بهره‌های خوبی می‌گیرد:

«گرگ گفت: «ما غذای لذیذ و حسابی انتظار داشتیم، اما انگار خود غلط بود آن چه ما پنداشتیم.»  
یا: «گر با ادب و تمیزباشی

نزد همه کس عزیزباشی»  
«سفیدبرفی و هفت کوتوله»، درواقع، هجو امکانات و امتیازاتی است که در افسانه‌ها و قصه‌های قدیمی، اگر متعلق به اشخاص منفی باشد، بد است و اگر

ظرفیت موجود در آن، به نوعی از طنز و دید خاص دال برخوردار شده است. درواقع، با این دخل و تصرف‌ها، قهرمان‌ها و خواسته‌ها و اعمال آن‌ها، از زاویه‌ای دیگر نگریسته شده است. عنصری که در این آشنازدایی، بیشترین کارکرد را داشته، طنز است که در اثر آن، دیگر نمی‌توان قهرمانان افسانه‌ها و اعمال‌شان را کاملاً درست و صحیح و قابل قبول دانست. نوعی نگاه دیگر که باعث می‌شود قهرمان مظلوم افسانه، در چشم کودک و نوجوان مخاطب کتاب، فردی مضحک شیطان و گاه حتی خودخواه به نظر برسد.

رولد دال در این کتاب، افسانه‌ها را دست‌خوش زمان می‌کند. با توجه به حرکت زمان، در شخصیت قهرمان نیز تحول و تبدیل صورت می‌گیرد و به اصطلاح، امروزی می‌شود؛ با خلق و خو و رفتارهایی که تحت تاثیر اجتماع امروزی است. پس قهرمان، به ضدقهرمان و شخصیت، به ضد شخصیت تبدیل می‌شود. برای مثال، شاهزاده‌ای که عاشق سیندرلا می‌شود، مانند دیگر پادشاهان خشن و خون‌ریز شده است. سیندرلا نیز با او ازدواج نمی‌کند و برعکس، با جوان ساده‌ای که از راه مربا درست کردن زندگی می‌کند، پیمان زناشویی می‌بندد. شئل قرمزی، از آن دختر کوچولوی معصوم، به دختری آب زیرکاه و دنباله‌رو مد تبدیل شده است و اسلحه با خود حمل می‌کند. جالب است که هر کدام از قهرمان‌هایی که در این کتاب به نوعی تغییر شخصیت داده‌اند، شخصیتی غافلگیرکننده و چندبعدی پیدا کرده‌اند. مانند «شئل قرمزی» که در افسانه «سه خوک کوچولو» هم حضور پیدا می‌کند.

با نگاهی به افسانه‌ها، می‌توان به جزئیات بیشتری در آنان پی برد. قصه «سیندرلا» با این تمهید شروع شده که هرچه راجع به این افسانه شنیده‌ایم، دروغ محض بوده و واقعیت چیز دیگری است و اتفاقاً پر از خون و خون‌ریزی! درواقع، به خواننده می‌گوید: افسانه را جور دیگری جلوه داده‌اند که شما بیخودی خوش‌بین باشید و حالا من نویسنده، در کمال صراحت و روراستی، می‌خواهم همه چیز را بر شما آشکار کنم. این تمهید، از این لحاظ که در افسانه نخست کتاب به کار برده شده است، برای شروعی جذاب، لذت‌بخش و باورپذیر کردن قصه و حتی دیگر قصه‌هایی که در پی می‌آیند، آن هم با بهره‌گیری از زبان شعر، کاملاً موفق عمل می‌کند و ما با اولین تمهید شوخ‌طبعانه، آماده‌ایم که هرچه را می‌خوانیم، بپذیریم.

از ظرافت‌های دیگر قصه، شوخی جالب دال با گره اصلی قصه است. آن‌جا که سیندرلا به آرزوی‌اش رسیده و شاهزاده را محکم گرفته، زنگ نیمه شب زده می‌شود و شاهزاده که می‌خواهد مانع رفتن او بشود، دامن سیندرلا را پاره می‌کند. این‌جا سیندرلا عمداً کفش خود را جا می‌گذارد و یکی از ناخواهری‌های زشت او، کفش‌گنده و بوگندوی خود را با کفش



اما واقعاً چه خوب گفته‌اند بزرگان‌مان،  
گر با ادب و تمیز باشی

نزد همه کس عزیز باشی»  
و البته، خورده شدن مادر، شکلی واقعی و آزاردهنده  
پیدا نمی‌کند. این اتفاق جادویی، نامتصور و طنزگونه  
است. در واقع، بین کشته شدن و خورده شدن توسط  
یک گول، فرق زیادی وجود دارد.  
«موتلا» در قصه دال، به یک بچه از خود راضی  
و خراب کار تبدیل شده است. البته، او همان کارهایی  
را انجام می‌دهد که در افسانه هم از او سر می‌زد، اما  
این‌جا زاویه نگاه، به شکل دیگری چرخیده است. او  
با ورود خود به خانه خرس‌ها، همه چیز را به هم  
می‌ریزد، با کفش روی تخت می‌رود و ملافه‌ها را هم  
کثیف می‌کند. حالا شما بودید، چکار می‌کردید؟ خب،  
خرس‌های گوشت‌خوار که دوباره به خانه برگشته‌اند و  
چنین وضعی را می‌بینند، بهترین و معقول‌ترین نتیجه  
ممکن را می‌گیرند. این پایان، اوج طنز در این قصه  
است:

«خرس بزرگ گفت: نه جانم! برو بالا که خیلی  
وقته

آشت همان جا صحیح و سالم روی تخته  
متمهی چون آشه تو شکم موتلاست  
بهترین کار خوردن هر دوتاست.»

شوخی دال با قصه «شنل قرمزی»، روی قهرمان  
آن، یعنی خود شنل قرمزی متمرکز است. از آن‌جا که  
این افسانه و قهرمان آن، با رنگ و شکل خاص لباس  
او شناخته شده، در اثر دال نیز شنل قرمزی، به  
دختری عاشق مد و لباس، دگرگون گردیده است. او  
یک هفت‌تیر همراه خود دارد که با آن، به راحتی هر  
حیوانی را می‌کشد. در دو افسانه پایانی، شنل قرمزی  
از دو گرگ قصه هم خطرناک‌تر است. در این دو  
افسانه، همه چیز مثل همان افسانه‌های اصلی پیش  
می‌رود که ناگهان، شنل قرمزی وارد ماجرا می‌شود و  
«آن روی» خود را نشان خواننده می‌دهد. در افسانه  
سه خوک نیز او در موقعیت دیگری، اما با حفظ  
شخصیت عجیب خود، طنز بی‌برده دیگری به وجود  
می‌آورد. شنل قرمزی، درخواست کمک سومین  
خوک را رد نمی‌کند و برای کشتن گرگی که او را  
اذیت کرده، پا پیش می‌گذارد، اما...

«چون همان‌طور که می‌بینید، شنل قرمزی بزرگ  
علاوه برداشتن دو پالتو از پوست گرگ  
چمدانی هم از پوست خوک نصیبش گردیده  
این است عاقبت هر کار نسنجیده!»  
به هر حال، رولد دال، نویسنده‌ای است که در  
آثارش، به موضوعات و تم‌های متفاوتی  
پرداخته است و در کارنامه وی هیچ اثری پیدا  
نمی‌شود که تجربه موفق یک اثر قبلی را تکرار  
کرده باشد. شعرهای او و نحوه پرداخت و  
قصه‌گویی او، بسیار متفاوت است. هر اثر با موضوع  
جدید و عناصر مخصوص به خود، هیچ نشانه تکراری



طنز را خلق می‌کند. شکل‌های گوناگون  
برخورد دال با مسائل خشن در قصه‌هایش،  
می‌تواند برای هر نویسنده‌ای که با این مسئله  
دست به گریبان است، بسیار آموزنده باشد:  
«بعد صدای قروچ قروچ وحشتناکی شنید  
که بیچاره باز مثل بید لرزید  
غوله دوبار زیر لب گفت: «به جان عزیز خودمان  
امروز غذای لذیذی کردیم نوش جان  
ولی (این جایش را با کمی اخم و تخم افزود)  
ای کاش استخوان‌هاش کم‌تر از این می‌بود»  
مادر جک، اگرچه توسط گول خورده می‌شود، به  
گونه‌ای منفی شخصیت‌پردازی شده است. او خشن  
و بی‌منطق است و دعوایی که سر حمام کردن، با  
جک می‌کند نیز مزید بر علت می‌شود:  
«گفت: حالا که مادرمان رفت عین دیگران

از کارهای قبلی در خود ندارد. «این هم جور دیگر» نیز یکی از همین آثار است که با درونمایه و نوع ساخت خاص خود، به رشتهٔ تحریر درآمده است. حال که سخن از انتخاب مضامین متفاوت و نگاه تازه به افسانه‌ها به میان آمد، بهتر است از کتاب



شنل قرمزی گارنر هم همین نمونهٔ نوعی است. وقتی که هیزم‌شکن با تبر، برای نجات او و مادر بزرگش داخل خانه می‌آید، می‌گوید: «سرت را انداخته‌ای پایین و مثل آدم‌های وحشی آمدی تو... ای مردسالار متعصب! به چه جراتی فکر کرده‌ای که زن‌ها و گرگ‌ها نمی‌توانند بدون کمک مرد، مسئله خودشان را حل کنند؟».

در مجموع، کتاب دال کودکانه‌تر است و از این لحاظ که به زبان شعر نیز هست، برای کودک می‌تواند جذاب‌تر باشد و در درجهٔ بعد، می‌تواند مخاطبان دیگری نیز پیدا کند. اثر گارنر نیز در پشت انتخاب هر افسانه برای مخاطب کودک، برخوردی هجوآمیز با نحوهٔ تفکر قشرهای مختلف اجتماع دارد. طنز گیرا و منتقدانهٔ گارنر، ارزش‌های سطحی و شعاری طیف‌هایی را مورد چالش قرار می‌دهد که تنها برای فرار از بحران شخصیت و ترس از زوال و به سر آمدن زمان‌شان، با استفاده و استنتاج از قانون و علوم روان‌شناسی و جامع‌شناسی، چنین راه‌های گریزی را برای خود تدارک دیده‌اند.

اثر گارنر کتاب دوگانه‌ای است که خواندن آن برای مخاطب کودک، به یک شکل و برای مخاطب بزرگ‌تر به شکلی دیگر، می‌تواند لذت‌بخش و آموزنده باشد.

دیگری به نام «قصه‌های از نظر سیاسی بی‌ضرر» نیز صحبت کنیم. این کتاب توسط نویسندهٔ آمریکایی، جیمز فین گارنر نوشته شده است و شامل ده افسانه می‌شود که نویسنده با رویکردی اجتماعی، هر کدام از این افسانه‌ها را برحسب عناصر درون‌متنی آن، به شیوه‌ای، با مسائل و موضوعات اجتماعی، سیاسی روز درآمیخته است. اتفاقاً در میان ده افسانه‌ای که وی از آن‌ها استفاده کرده است، چهار افسانهٔ سیندرلا، شنل قرمزی، سه خوک کوچولو و جک و لوبیایی سحرآمیز نیز به چشم می‌خورد. کارهای مشتری که هر دو نویسنده با تکیه بر ذوق مخصوص به خود، آن را پرداخته است. اما جالب این‌جاست که شخصیت جدید و کمیک این قهرمان‌ها به نوعی به هم شباهت دارد. هر دو نویسنده، در تبدیل قهرمانان افسانه‌های قدیمی، به انسان‌های امروزی و با خواسته‌های معمولی، به نقطه‌های مشترک رسیده‌اند و شخصیت‌های آنان، در مراحل کاملاً شبیه هم رفتار می‌کنند. البته، این دو اثر به لحاظ سبک، طنز و نوع روایت و پایان‌بندی، عناصر و شاخصه‌هایی مخصوص به خود دارند که آن‌ها را از هم متفاوت و غیرقابل قیاس می‌کند. اما شباهت‌هایی هم هست که حاصل یک‌سانی محیط بیرونی است. اگر شنل قرمزی قصهٔ دال، دختری دنبال مد و از آن دسته دخترهای زن‌گراست که با اعمال و رفتارهای شعاری، می‌خواهد مستقل و بی‌نیاز بودن خود به مردان را اثبات کند،

